

بازتاب خیزش و خروش شهید حجت کاشانی

برگرفته از کتاب نهضت امام خمینی (س) جلد چهارم
تلخیص از: مهدیه مرادپور

◆ اشاره

در شماره‌های نخستین این فصلنامه (شماره‌های ۲ و ۵) گوشه‌هایی از خیزش و خروش بهمن حجت کاشانی بر ضد رژیم شاه و تلاش خستگی‌ناپذیر او را در راه برپایی نظام سمبلیک اسلامی در روستای خرم‌دره بازگو کردیم و این واقعیت را نشان دادیم که نهضت امام و طرح حکومت اسلامی از جانب ایشان نه تنها در میان ملت ایران جایگاه ویژه و دامنه‌داری یافت و زمینه‌ساز انقلاب اسلامی شد، بلکه تا اعماق دربار و محافل طاغوتی نیز نفوذ کرد و جوانانی مانند بهمن حجت کاشانی، علی پهلوی، کاترین عدل و برخی از شاهزاده‌ها و والاتبارها را به خود آورد و به جنب‌وجوش واداشت. بهمن حجت کاشانی، به صورتی غافلگیرانه و ناجوانمردانه - احتمالاً در خواب - به دست کماندوهای شاه از پای درآمد و به شهادت رسید، لیکن حرکت حماسی و انقلابی او پایدار ماند و زبان‌زد کسانی قرار گرفت که پاکبختگی‌ها و جوانمردی‌های او را از نزدیک به تماشا ایستاده و نظاره کرده بودند؛ از این‌رو

پیوسته از او به نیکی یاد کرده و راه و کار او را ستوده بودند و از خصلت‌های مردمی و انسانی او داستان‌ها دارند.

نام و یاد او در میان توده‌ها و بازتاب خیزش و خروش او در محافل گوناگون مذهبی و سیاسی، رژیم شاه و مهره‌ها و چهره‌های وابسته به طاغوت را سخت نگران ساخته بود و مایه نگرانی و دغدغه طاغوتیان قلدرمآب بود، از این رو دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه و قلم‌به‌دستان طاغوتی و وابسته به دربار همه توان خود را به کار گرفتند تا چهره آن شهید بزرگ را خدشه‌دار سازند و او را انسانی شادخوار، بدکار و نابکار بنمایانند تا بتوانند راه او را بی‌رهر و سازند تا در آینده جوانانی از تبار طاغوتیان و زورمداران از او الگو و الهام نگیرند، دگرگونی درونی نیابند و یکباره بر ضد طاغوتیان، اشرافیان، بزم‌نشینان و شادخواران نشورند و همانند بهمن بر سرشان فرود نیابند.

آنچه در پی می‌آید بخش‌هایی از بازتاب خیزش و خروش شهید بهمن حجت‌کاشانی در میان گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و دست و پا زدن‌های برخی از قلم‌به‌دستان خودفروخته برای زیر سؤال بردن چهره آن شهید است که از دفتر چهارم نهضت امام برای خوانندگان اندیشمند فصلنامه ۱۵ خرداد برگرفتیم؛ باشد تا واقعیت‌ها به‌درستی آشکار شود و تحریف‌گران و دروغ‌سازان تاریخ نیز به‌درستی دریابند که «دروغ فروغ ندارد».



سازمان به اصطلاح اطلاعات و امنیت رژیم شاه، همه نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را به کار گرفت تا خیزش شهید بهمن را حرکتی خرافی، ضداسلامی و غیرسیاسی بنمایاند تا جریان او برای هیچ قشری از قشرهای جامعه گیرایی نداشته باشد و نتواند کسانی را به سوی خود بکشد؛ نیروهای مذهبی با این باور که نامبرده ادعای پیامبری داشته است، آن را جریان ناسازگار با اصول اسلامی پندارند و از آن دوری گزینند و عناصر سیاسی نیز حرکت او را بر پایه خرافه‌پرستی، واپسگرایی و بازارگرمی بدانند و اصولاً به آن اندیشه نکنند و همگان باور کنند که نامبرده از روی ناهنجاری‌های روحی و روانی و عادت به افیون و مواد مخدر به این حرکت دست زده است و درخور اهمیت نمی‌باشد؛ لیکن به‌رغم این جوسازی‌ها و زمینه‌چینی‌ها و

تبلیغات گسترده‌ای که رسانه‌های گروهی وابسته به رژیم شاه بر ضد آن شهید به راه انداختند، واقعیت‌ها از زبان مردم، دهان به دهان، خانه به خانه، کوچه به کوچه، شهر به شهر و... گردید، مرزهای کشور را درنوردید و در میان مقامات ایرانی و گروه‌های سیاسی برون‌مرزی نیز جا باز کرد و دیده‌ها را به سوی خود کشید. چنان‌که اشاره شد دیری نپایید که خبر این خیزش بهمن و دستگیری و بازداشت علی اسلامی به امام رسید و به دنبال آن دیدیم که برخی از نشریه‌های برون‌مرزی مانند پیام مجاهد و فرستنده رادیویی پیک ایران وابسته به حزب توده، خبر آن خیزش و خروش را بازتاب دادند و گوشه‌هایی از زندگی و حرکت شهید بهمن را پخش کردند.

نشریه پیام مجاهد در شماره اردیبهشت ۱۳۵۴ زیر عنوان «شهادت حماسه‌آفرین یک زوج آزاد؛ بهمن حجت‌کاشانی و کاترین عدل» نوشت:

تاریخ، بار دیگر داستان شکفتانگیز اصحاب کف را به گونه نوینی تکرار کرد و زنده ساخت. داستان همان جوانان آگاه و باایمانی که به گفته قرآن مجید چون نخواستند

طرح حکومت اسلامی از جانب بهمن حجت کاشانی نه تنها در میان ملت ایران جایگاه ویژه و دامنه‌داری یافت و زمینه‌ساز انقلاب اسلامی شد، بلکه تا اعماق دربار و محافل طاغوتی نیز نفوذ کرد

تسلیم جریان منحرفانه زمان شوند و به رژیم ظالمانه ستمگر حاکم تن در دهند، با ایمان به خدا و پیوند با یکدیگر از شهر و مردم و ارزش‌ها و سرگرمی‌هایشان کناره گرفته، مخفیانه به غاری پناهنده شده و در اندیشه رهبری کار خویش و نجات مردم از خدا طلب رحمت و یاری کردند.

«انهم فتیه آمنوا بریهم و زدناهم هدی»

آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و هدایت و آگاهی‌شان را افزودیم. سوره کف آیه ۱۳

این بار پس از گذشت هزاران سال این سرگذشت در گوشه‌ای از سرزمین ایران و در رژیم محمدرضاشاه به گونه‌ای مشابه تکرار می‌شود...^۱ یک مرد و یک زن، زنی افلیج که حتی در نظام خدایی هم بر او حرجی نیست و معاف و مستثنی از جهاد شناخته شده و سه دختر خردسال ۳ - ۶ و ۸ ساله، یک خانواده. هر دو جوان، قبل از تحول و انقلاب درونی، وابسته به فامیل‌های سرشناس و ثروتمند و وابسته درباری بودند و اکنون بنا به رابطه دیالکتیک تزو سنتز به همان‌گونه که حق در بطن باطل رشد و توسعه پیدا می‌کند و به همان طریقی که موسی در دامان فرعون پرورش یافت بر علیه خاندان خویش قیام می‌کنند.

کترین، دختر پروفیسور عدل پزشک درباری و دوست دیرینه شاه و بهمن، برادرزاده سپهبد حجت‌کاشانی. کترین ۶ سال قبل در حادثه‌ای حین کوهنوردی از کمر به پایین فلج می‌شود. این حادثه در عین تلخی و تأثر، نقطه عطفی در زندگانی کترین می‌شود و همانند شوک او را بیدار و هشیار می‌کند. احساس درد و رنج و محرومیت او را به یاد غم‌های همیشگی مردم توده محروم می‌اندازد، به‌زودی خوشی‌ها و لذت‌های گذران زندگی برایش پوچ و بی‌ارزش می‌شود و به‌تدریج به ارزش‌های واقعی و پایدار زندگی پی می‌برد. به‌گفته قرآن «فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يُجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» سوره نساء، آیه ۱۹

چه بسا ناخوشایند دارید چیزی را که خداوند در آن خیر فراوانی برای شما قرار داده. بعد از این واقعه، بهمن نیز که چنین تحول و انقلابی را در وجود خویش احساس می‌کرد با وجود نقص عضو کترین به علت همبستگی روحی و اعتقادی با وی ازدواج می‌کند. ثمره این ازدواج دختری می‌شود که نام او را فاطمه می‌گذارند و این تولد از مادری افلیج که به معجزه‌ای شباهت داشت سوژه مطبوعات سه سال قبل تهران می‌شود. وجود پربرتک این دو نفر تحولی در خانواده‌های آنان به‌وجود می‌آورد، مشاهده صداقت و پاکی رفتار آنان، جوانان فامیل را شیفته و مجذوب آنان می‌کند. به‌زودی این نطفه

بیداری و آگاهی در محیط کثیف نزدیکان رشد می‌کند و چشمگیر می‌شود، جوانانی که به وضع طبقاتی خویش نسبت به توده‌های محروم و گرسنه پی برده و به جای اطاعت و پیروی از پدران خویش خدا را پرستش کرده و قرآن مطالعه می‌کنند و با افکار انقلابی و نجات‌بخش اسلام آشنایی پیدا می‌کنند...^۱ به‌زودی خار گلوگیر و چشم‌آزار شده و نگرانی بزرگی پدید می‌آورند. بحث و برخورد و مشاجره کار روزانه می‌شود، گفته می‌شود که کاترین با ارتباط و آشنایی که با فرح و شهناز داشت حتی در آنان نیز نفوذ و تأثیر می‌نماید و بهمن، پاتریک پهلوی برادرزاده شاه را به جمع دوستان خود می‌کشد. در چنین شرایطی تهدید و فشار اطرافیان به حدی می‌شود که این زوج مجبور می‌شوند از شهر و خانواده خویش کناره گرفته به روستای خرم‌دره ابهر هجرت کنند. آنان در خارج ده مزرعه‌ای را آباد کرده و به کار ساده کشاورزی می‌پردازند و به این وسیله زندگی مصرفی پرتجمل گذشته را فراموش می‌نمایند. تماس نزدیک با کشاورزان آنان را با مسائل تازه‌ای آشنا می‌کند و با صداقت و مهربانی دارایی خود را صرف ساختن خانه‌های مدرن برای کشاورزان می‌کند و خود در کنار آنان زندگی می‌کند و به تدریج محافلی برای تعلیم و آگاه کردن آنان تشکیل داده حرکتی به‌وجود می‌آورند. روشن است چنین جنبشی از چشم رژیم دور نمی‌ماند و به‌زودی نسبت به آنان حساسیت نشان می‌دهد، چندین بار قصد برگرداندن آنان می‌کند و تا جایی که با مقاومت مسلحانه روبه‌رو می‌شوند ولی از آنجایی که هر دو وابسته به فامیل‌های بزرگ بودند ژاندارمری جرئت نمی‌کند شدت عمل بیشتر نشان دهد. نفوذ آنان در روستاییان با تهدید ژاندارمری توأمان رو به تکامل می‌رود تا بالاخره مجبور می‌شوند برای دفاع خانه و مزرعه را رها کرده به غاری که در نزدیکی قرار داشت پناهنده شده آنجا را سنکر عملیات و کانون تبلیغ و عبادت خویش سازند. یک ماه وضع به این منوال می‌گذرد تا در نهایت فرمانده ژاندارمری قزوین به دستور مرکز تصمیم می‌گیرد آنان را دستگیر و تحویل دهد و به این منظور با افراد و تجهیزات فراوانی به محل اختفای آنان

۱. نقطه‌چین از متن است.

حمله می‌کند. در این حمله که با مقاومت کشاورزان بیدار شده مواجه می‌شود، دو نفر از روستاییان کشته می‌شوند که رژیم بی‌شرم مانند همیشه در مطبوعاتش آن را به بهمن نسبت می‌دهد. این زوج که حاضر نبودند به زندگی اسارت‌بار سابق بازگشته و شریک دزدان جنایتکار شوند با الهام از سرگذشت یاران کهف در قرآن: «انهم ان یظہروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتہم و لن تفلحوا اذا ابدا» سوره کهف آیه ۲۰

آنان اگر بر شما دست یابند یا شما را نابودتان می‌کنند و یا شما را به راه و روش خویش مجبور می‌سازند و در آن صورت هرگز آزاد و رستگار نخواهید شد؛

مسلحانه و با تمام وجود دفاع می‌کنند. در این هنگام بهمن شبانه از راه پنهانی غار برای ارتباط با روستاییان و احتمالاً برنامه‌های عملیاتی دیگری که داشته به تهران می‌آید و در خانه امن خود در آریاشهر وارد می‌شود. این خانه که قبلاً مورد شناسایی پلیس قرار گرفته بود فوراً محاصره می‌شود و در تیراندازی مأمورین، بهمن شهید می‌گردد. اما کاترین هنوز در غار مقاومت می‌کند، او با پاسداری از کودکان معصوم در حالی که فلج است ۷۲ ساعت مقاومت می‌کند تا با انفجار نارنجک مزدوران شاه شهید می‌گردد و البته قبل از شهادت، فرمانده ژاندارمری قزوین را که با حيله می‌خواست او را دستگیر کند به عدم می‌فرستد.

دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم مانند همیشه در انتشار این خبر دچار تناقض و دروغگویی شدند. کیهان ۲/۲ اعلام کرد بهمن بعد از قتل فرمانده ژاندارمری همسر خود را به قتل رسانده و به تهران گریخته است. آیندگان ۲/۳ نوشته سرهنگ را کاترین کشته و خود در انفجار مأمورین کشته شده است و کیهان همان شب اعلام کرد کاترین هدف گلوله مأمورین قرار گرفته است.

رژیم حيله‌گر مانند همیشه برای لکه‌دار کردن این حماسه نزد ملت با اطلاعی که از علایق و گرایش‌های مذهبی آنها داشت و خوب می‌دانست توده مردم چگونه با شنیدن ادعای پیغمبری به تعصب و مقابله برمی‌آیند موضوع غار را نشانه قرار داده، بهمن را به عنوان کسی که ادعای پیغمبری کرده و ادعاهای عجیب دارد در مطبوعات خود

معرفی می‌کند. کسی که روستاییان را مجبور به اطاعت از خود کرده و دو نفر را به جرم سر باز زدن از تمکین کشته است و حتی معتاد به هرویین می‌باشد!] بگذار هر چه می‌خواهند بنویسند. دروغ و تهمت آنها هر چه بزرگتر باشد ملت ما به صداقت و پاکی آن بیشتر پی می‌برد و از ضربه‌ای که به رژیم زده‌اند بیشتر خوشحال می‌شود. حماسه کاترین و حجت که به راستی حجتی برای مردم زمان شد در عین حال که معجزه توبه و بازگشت را نشان می‌دهد حاوی درس بزرگی است که اصحاب کهف آن را با هجرت خویش آغاز کرده‌اند.^۱

رادیو پیک ایران نیز در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۴ اعلام کرد:

به دنبال قتل فجیع بهمن حجت‌کاشانی و کاترین عدل عده زیادی از جمله علی پهلوی فرزند علیرضا پهلوی دستگیر شده و عده‌ای از مقامات بالا و نزدیک به دربار مورد سوءظن قرار گرفتند. درباره قتل بهمن حجت‌کاشانی و کاترین عدل روزنامه‌های تهران ده‌ها خبر از تفصیلات ضد و نقیض منتشر کرده‌اند.

در یک جا نوشته است که بهمن به دست خود، کاترین عدل را کشته و در دیگری ادعا شده است که کاترین زنی که سال‌هاست از دو پا فلج است گویا به کوه زده و یک سرهنگ ژاندارم را به قتل رسانده است.

در خبری گفته می‌شود که کاترین با نارنجک کشته شده است، در خبر دیگر از قول سرتیپ خالصی فرمانده عملیات نظامی گفته می‌شود وقتی مأموران وارد غار شدند دیدند که کاترین در حالت نشانه‌گیری است. در یک جا بهمن حجت‌کاشانی هرویین مصرف می‌کرده و در جای دیگر مدعی پیغمبری بوده است اما در هیچ‌یک از این خبرها ضد و نقیض این مطلب ساده توضیح داده نمی‌شود که اصولاً به چه دلیل مزرعه بهمن با چنین نیروی بزرگ نظامی مورد هجوم قرار گرفته. برخی از روزنامه‌ها از قول مقامات مسئول ادعا می‌کنند که بهمن دو تن از کارگران مزرعه را که ادعای پیغمبری او را نپذیرفته‌اند کشته و ژاندارم‌ها به این دلیل برای دستگیری بهمن به ده رفته‌اند، اما

۱. پیام مجاهد، اردیبهشت ۱۳۵۴.

برای دستگیری یک نفر، دو یا چند نفر کفایت اما برای هجوم به مزرعه بهمن دسته‌ها تجهیز شده و آنها مسلح به نارنجک دستی بوده‌اند و هلی‌کوپتر تحت فرمان یک سرتیپ و چندین سرهنگ و سرگرد عملیاتی را آغاز کرده‌اند که جریان آن را لحظه به لحظه با بی‌سیم به تهران گزارش می‌داده‌اند.

در خبرهای روزنامه‌های تهران موضوع بسیار مهم دیگری نیز در پرده مانده است و آن اینکه بهمن حجت‌کاشانی پس از فرار از مزرعه خود در آریاشهر تهران به منزل دوستان خویش پناه برده و در این منزل گویا در یک زد و خورد مسلحانه کشته شده است. این دوستان کدام‌اند و نام آنها چیست؟ چرا بهمن را در منزل خود راه داده‌اند؟ مأموران امنیتی از کجا بلافاصله به محل اختفای بهمن پی برده‌اند؟ چرا فقط بهمن کشته شده است؟ سایر ساکنین منزل کجا هستند؟

درست پاسخ همین سؤالات گوشه‌ای از حادثه را روشن می‌کند. بهمن کاشانی در تهران به علی پهلوی برادرزاده شاه پناه برد؛ علی پهلوی فرزند علیرضا پهلوی که به طرز مشکوکی در یک سانحه هوایی کشته شد و به دنبال آن شایع گشت که وی به دست شاه کشته شده است. بهمن حجت‌کاشانی و کاترین عدل از سال‌ها پیش با علی پهلوی مناسبات نزدیک دوستانه داشته‌اند. بهمن و کاترین در عین حال بنا به نسبت‌های خانوادگی به درباریان نزدیک بودند، محیط فاسد دربار را تحمل نمی‌کردند، شیوه زندگی پرفساد درباریان را محکوم می‌کردند و نظریات خود را حتی در مجالس خانوادگی علناً بر زبان می‌آوردند.

بهمن خود، مسلمان صدیق بود، زندگی خصوصی پاک و صالحی داشت، معتقد بود که در جامعه باید عدل خداوندی برقرار گردد. وی در محیط کوچک مزرعه خویش نمونه‌ای از مناسبات سالم زندگی توأم با عدل را به‌وجود آورده بود. مناسبات بهمن با کشاورزان برادرانه بود و می‌کوشید شرکت تعاونی را که در مزرعه او تشکیل شده به سازمان همکاری و تعاون واقعی بدل کند و این وضع، سرمایه‌داران بزرگ و سازمان امنیت را به شدت نگران کرده بود.

بهمن و کاترین به دلیل رفتار انسانی خود با کارگران مزرعه خویش و افکار شدید ضددرباری از مدتها پیش زیر نظر بوده‌اند و چند تن از مأموران سازمان امنیت به عنوان کارگر در مزرعه جا گرفته بودند. زمانی که گروه گل‌سرخ و دانشیان به دستاویز اینکه گویا قصد ربودن فرح را داشته‌اند و در میان آنها مریم اتحادیه نیز که از خانواده‌های نزدیک به دربار است به میان آمد نظارت پلیس بر همه اطرافیان دربار تشدید شد و چگونگی وضع بهمین بسیار دشوار گشت. قتل پادشاه عربستان سعودی به دست برادرزاده‌اش آخرین واقعه‌ای بود که داستان معروف به غار خرم‌دره را آفرید. پس از قتل ملک فیصل سوئد شاه نسبت به اطرافیان به حد دیوانگی رسید، همه اطرافیان برای هزارمین بار زیر ذره‌بین قرار گرفتند. به گفته نزدیکان، شاه هنوز هم در سر سفره آخرین کسی است که دست به غذا دراز می‌کند؛ او پیرامون کسانی که به نحوی از انحا با دربار و درباریان تماسی دارند اطلاعات وسیع روزانه گرد می‌آورد. [پارزیت] که بهمین و کاترین به عنوان نامطلوب‌ترین و خطرناک‌ترین عناصر شناخته می‌شوند و به‌ویژه مناسبات نزدیک آنان با علی پهلوی جلب توجه می‌کند. بنابراین گزارشی که مأموران سازمان امنیت داده‌اند گویا بهمین از مدتی پیش درباره ضرورت از میان برداشتن شاه با دهقانان سخن می‌گفته اطلاعاتی که رسیده دهقانان به بهمین و کاترین علاقه زیادی داشتند و آنان را در میان خود حفظ می‌کرده‌اند. هنوز قتل سرهنگ ژاندارمری و بهمین و کاترین دقیقاً روشن نیست. گروه ژاندارم‌های مسلح که به ده ریخته‌اند همه چیز را به همه زده‌اند، تعداد کثیری از دهقانان را دستگیر کرده، برده‌اند. شرکت تعاونی منحل و اثاثیه آن را غارت کرده‌اند. از سه کودک خردسال بهمین یکی کور شده و دو کودک دیگر در وضع روحی بسیار بدی زندگی می‌کنند. همه عملیات نظامی که در ده صورت گرفته تجسمی از وحشت و بی‌اعتقادی افسرها و ژاندارم‌ها و شیوه حیوانی رژیم است.

هنوز معلوم نیست که آیا علی پهلوی و سایر نزدیکان او از ترس، بهمین را لو داده‌اند و یا اینکه منزل خود آنان تحت نظر بوده و بهمین به علت ورود به آن دستگیر گردیده

[قطع فرستنده... پس از مرگ بهمن و همسرش و پس از دستگیری علی پهلوی بحران درونی رژیم آشکارتر گردیده است. این بحران گام‌به‌گام به کاخ نیاوران نزدیک شده، پس از قتل فجیع این دو نفر، بگو مگو در مقام بالا بیشتر اوج گرفته و می‌گویند وضع موجود قابل دوام نیست.^۱

خفقان دوران ستمشاهی و کنترل شدید ساواک روی اوضاع کشور، هیچ‌گاه به مردم فرصت نداد که رویداد خرم‌دره و جریان حجت‌کاشانی و علی اسلامی را دنبال کنند و به ریشه‌های آن رویداد پی ببرند. با گذشت زمان، آن جریان به دست فراموشی سپرده شد و از یادها رفت. لیکن در پی سقوط رژیم شاه، در همان نخستین سال پیروزی انقلاب اسلامی اطلاعیه کوتاهی همراه با عکس شهید

سازمان به اصطلاح اطلاعات و امنیت رژیم شاه، همه نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را به کار گرفت تا خیزش شهید بهمن را حرکتی خرافی، ضداسلامی و غیرسیاسی بنمایاند تا جریان او برای هیچ قشری از قشرهای جامعه گیرایی نداشته باشد

بهمن و شهید کاترین در برخی از روزنامه‌ها به چاپ رسید. در این اطلاعیه آمده بود:

اول اردیبهشت مصادف با پنجمین سالی است که عزیزان ما بهمن و همسرش، مبارزان ازجان‌گذشته در راه خدا و مایه افتخارمان دعوت حق را لبیک گفتند. جمعه ۵۸/۱/۳۱ از ساعت ۹ تا ۱۱ صبح در بهشت‌زهر (قطعه ۲) بر تربتشان [می‌نشینیم] یادشان را گرامی می‌داریم. پدر، مادر، خواهران و برادران بهمن حجت‌کاشانی

در جریان محاکمه سپهبد علی حجت‌کاشانی در فروردین ۱۳۵۸، دادستان در کیفرخواست خود یکی از اتهامات او را «اقدام علیه برادرزاده خود و کاترین عدل» برشمرد. در این کیفرخواست آمده است:

۱. بخش فارسی رادیو پیک ایران، ساعت ۱۹ روز ۱۳۵۴/۲/۲۷.

... سپهبد حجت کاشانی معاون اسبق نخست وزیر، اولین متهمی بود که دیروز در شعبه

دوم دادگاه انقلاب به پرسش‌های

دادگاه پاسخ گفت و از خود دفاع

کرد.

خفقان دوران ستمشاهی و کنترل

شدید ساواک روی اوضاع کشور،

هیچ گاه به مردم فرصت نداد که

رویداد خرم‌دره و جریان

حجت کاشانی و علی اسلامی را

دنبال کنند و به ریشه‌های آن

رویداد پی ببرند

در کیفرخواست دادستان علیه

حجت کاشانی نیز آمده بود که

مفسد فی الارض بوده و با خدا و

رسول خدا و نایب امام زمان

جنگیده است. در همین

کیفرخواست به استناد مدارکی

که در پرونده موجود بود،

حجت کاشانی متهم بود که

میلیون‌ها تومان در جریان

برگزاری بازی‌های آسیایی تهران سوءاستفاده کرده و در طول ریاستش بر تربیت

بدنی، با به ابتذال کشیدن ورزش و محیط ورزشی، جوانان ورزشکار کشور را علی‌رغم

میل باطنی آنها به فساد و تباهی و اطاعت از رژیم فاسد شاهنشاهی سوق داده است.

حجت کاشانی در قسمتی از کیفرخواست متهم بود که علیه فرزند مبارز و آزادی‌خواه

خود که در خارج از کشور بر ضد رژیم شاه سابق فعالیت می‌کرده بیانیه صادر کرده،

او را از خانواده طرد کرده است^۱ و نیز علیه برادرزاده خود و کاترین عدل... که مدت‌ها

در روستاها تبلیغات و مبارزات اسلامی می‌کردند [و] از ترس گرفتاری به دست عمال

۱. دادن این نسبت به نامبرده اشتباه است. شخصی به نام تیمسار هاشم حجت که فرزندش در کنفدراسیون

دانشجویی، فعالیت می‌کرد اعلامیه‌ای داد و از او بی‌زاری جست. نامبرده با خانواده حجت کاشانی نسبتی ندارد و

پسوند کاشانی در فامیلی او نیست.

رژیم شاه، در غارها زندگی می‌کردند، اقدام کرده است...^۱

نویسنده دیگری به نام خسرو معتضد همه هنر و توانایی فکری و قلمی خود را به کار گرفته است که حجت‌کاشانی و کاترین عدل را دو عنصر هوسباز، بی‌بندوبار، نهیلیست و گرفتار سادیسم بنمایاند و ریشه آن خیزش و خروش را اعتیاد آنان به ال‌اس‌دی وانمود کند و این واقعیت را که نامبردگان به عشق خدا و اسلام در راه پشستیبانی از توده‌های ستم‌دیده و نادار به پیار و بی‌ارویی با مفسد دربار به پا خاستند و جانفشانی کردند به کلی نادیده انگارد

در پی این جریان، دیگر نام و یادی از بهمن و کاترین به‌میان نیامد و این دو شهید به گونه‌ای غریبانه از یاد رفتند و در غبار تاریخ گم شدند و اهداف و آرمان‌هایشان نیز به همراهشان دفن شد و هیچ‌گاه مورد توجه و شناخت قرار نگرفت. برخی از نویسندگان و تاریخ‌نویسان پس از گذشت دورانی به شکل کوتاه و نارسا از آنها یاد کردند، برخی نیز به شکل کینه‌توزانه بر آنها تاختند و با یک سلسله پیرایه‌ها، کوشیدند آنان را بیش از پیش به زیر سؤال ببرند و آنچه را که رژیم شاه و دستگاه تبلیغاتی آن رژیم به دروغ به آنها نسبت داده بودند، کامل کنند. یکی از نویسندگان، هنگام بررسی زندگی پروفیسور یحیی عدل (از درباریان خودباخته) از دخترش

کاترین نیز یاد کرده و بدین مناسبت از بهمن حجت‌کاشانی و علی اسلامی نام آورده و نوشته است:

... نکته دیگری که به پروفیسور عدل مربوط می‌شود و شنیدنی و خواندنی است،

ماجرای مربوط به دختر او کتی عدل می‌شود. واقعیت این است که علی پهلوی، پسر علیرضا پهلوی که در سقوط مشکوک هواپیما کشته شد با کتی عدل مناسباتی داشت و هر دو مذهبی شده بودند. علی که شایعات مربوط به مرگ مشکوک پدرش او را با محیط دربار ناسازگار بار آورده بود به لطف پروردگار به مذهب، آن هم به شیوه خشک و زاهدانه، گرایش یافت. کتی عدل هم تحت تأثیر شوهرش حجت فرزند سرلشکر حجت، به خواست خدا سخت مذهبی شده بود. البته وی قبل از ازدواج در سانحه سقوط از کوه فلج شده بود و به همین سبب پس از ازدواج سخت دل‌بسته و پیرو شوهرش شد که دارای اعتقادات سخت مذهبی بود. به هر حال سرانجام کتی به اتفاق حجت تصمیم به تشکیل گروهی برای مبارزه مسلحانه گرفتند و اسلحه‌ای تهیه کردند و در اطراف قزوین به کوه زدند و مثل چریک‌ها در غار زندگی می‌کردند؛ حجت در درگیری مسلحانه‌ای در تهران کشته شد. کتی نیز در درگیری مسلحانه با ژاندارم‌ها که برای دستگیری او به غار حمله کردند کشته شد. علی نیز در حالی که جنازه دو نفری را که حجت کشته بود غسل می‌داد، دستگیر شد و به دستور شاه به زندان افتاد، اما بعد مورد عفو قرار گرفت. شرح این ماجرا در مطبوعات در همان ایام چاپ شد.^۱

نویسنده دیگری در کتاب خود در خصوص بهمن حجت کاشانی نوشته است:

ماجرای جوی‌های برادرزاده یکی از نظامیان ارشد محمدرضا شاه، مدت‌ها مورد بحث و گفت‌وگوی مطبوعات و محافل تهران بود. بهمن حجت کاشانی - برادرزاده سپهبد علی حجت کاشانی - از معروف‌ترین امرای ارتش شاه و رئیس تربیت‌بدنی وقت، سرهنگ رضایی، افسر ژاندارمری را کشته بود. همسر بهمن - کاترین عدل، دختر پروفیسور یحیی عدل، از پزشکان معروف کشور - نیز در یک غار با شلیک گلوله به قتل رسید...

این نویسنده پس از آوردن بخش‌هایی از گزارش‌های دروغ روزنامه‌های وابسته به دربار در سال ۱۳۵۴ چنین اظهار نظر کرده است:

... موضوع به این سادگی‌ها هم نبود؛ می‌شود حدس زد که بهمن حجت بر خلاف رویه

۱. احمدعلی مسعودانصاری، من و خاندان پهلوی، تهران، البرز، ۱۳۷۰، ص ۶۴۷.

خانوادگی، پوچی دستگاه حاکمه شاه را دریافت و به همراه کاترین عدل - که پیش‌تر بر اثر سقوط از کوه فلج شده بود - علیه رژیم به فعالیت پرداخت. آشکار شدن فعالیت او باعث شد که سپهبد حجت‌کاشانی رسماً اعلام کند که فرزندی به نام بهمن نداشته و ندارد^۱ اینکه بهمن حجت، ادعای پیغمبری داشت هم باید از طبع داستانسرای مسئولان ساواک برآمده باشد...^۲

او در پایان بخش‌هایی از آورده‌های احمدعلی مسعودانصاری در کتاب *من و خاندان پهلوی* را بازگو کرده است.

◆ شاهکارهای یک تحریف‌گر تاریخ!

خسرو معتضد با ردیف کردن یک سلسله مطالب دروغ و خلاف واقع، باور درونی خود درباره مردم ایران را از زبان کاترین به قلم آورده و مردم ایران را «دیوانه، پرحرف، مادی، فضول، چاخان و قالتاق»!! خوانده است

نویسنده دیگری به نام خسرو معتضد همه هنر و توانایی فکری و قلمی خود را به‌کار گرفته است که حجت‌کاشانی و کاترین عدل را دو عنصر هوسباز، بی‌بندوبار، نهیلیست و گرفتار سادیسیم بنمایاند و ریشه آن خیزش و خروش را اعتیاد آنان به «ال‌اس‌دی» وانمود کند و این واقعیت را که نامبردگان به عشق خدا و اسلام در راه پشتیبانی از توده‌های ستمدیده و نادار به رویارویی با مفسد

۱. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد آن مقام ارشد نظامی که طی اطلاعیه‌ای از فرزند خود اظهار تبری کرد سپهبد علی حجت‌کاشانی نبوده است.

۲. علی بیگدلی، *ترورهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران*، تهران، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۴۱-۲۴۲.

دربار به پا خاستند و جانفشانی کردند به کلی نادیده انگارد و با این شگرد، روی پیرایه‌های ساواک و دستگاه دروغ‌پرداز تبلیغات رژیم شاه دستینه گذاشته است و در واقع تلاش کرده است از نامبردگان به سبب پشت کردن به شاه و دربار و رژیم فاسد ستمشاهی انتقام بگیرد. او در آغاز با قلمفرسایی و افسانه‌بافی کوشیده است این واقعیت را که بهمن و کاترین به غاری تنگ پناه بردند و با سرما، گرسنگی و... دست به گریبان بودند انکار کند و چنین بنمایاند که نامبردگان نه از روی اهداف سیاسی و مردمی، بلکه با انگیزه خوشگذرانی، هوسرانی و گشت‌وگذار جوانی و برنامه‌های پیشاهنگی و کوهنوردی که از دیرزمانی با آن خو داشتند، غار را برگزیدند و در آن آرمیدند و از آن غار، دربارکی ساختند که به اصطلاح معروف از شیر مرغ تا جان آدمیزاد در آن فراهم آمده بود! از این‌رو، چنین بافته است:

... غار در حقیقت غار نبود، بهمن در طول شش ماه گذشته آن را به آپارتمانی تبدیل کرده بود. یک پریموس برای پخت‌وپزهای فوری، چند چمدان بزرگ سفری، چند ساک، تعدادی بشقاب فلزی، صد قوطی کنسرو ماهی تون و ساردین و گوشت و لوبیا و نخودفرنگی، چند بسته نان لواش، تعدادی بسته بیسکویت، خلاصه هر آنچه برای زندگی پیشاهنگی و کوهنوردی ضرورت داشت، حتی آب را در چند دلو بزرگ در دسترس خود داشتند...^۱

او برای آنکه وانمود کند که نامبردگان همانند درباریان و طاغوتیان از مردم نفرت داشتند و خود را تافته جداافتاده‌ای می‌پنداشتند چنین آورده است:

... در کنجی از غار، شوهرش در اجاق سنگی آتش برافروخته بود، چند هیزم مشتعل که نفت بر روی آنها پاشیده شده بود، آخرین روشنایی و حرارت کم‌رمق را به غار می‌بخشید. اما کمی آن سوتر شعله آبی اجاق گازی که کپسول گاز بدان وصل بود حرارت بیشتری تولید می‌کرد. آن اجاق به غار گرما می‌بخشید و با آن، غذا، چای و قهوه درست می‌کردند. کاترین خوشحال بود که از جمعیت بریده است، دور از جمعیت

۱. خسرو معتمد، *شهنواز پهلوی؛ دختر فوزیه*، تهران، البرز، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۰.

خشمگین، دیوانه، پرحرف، مادی، فضول، چاخان و قالتاق که حرفی برای گفتن نداشت... زن و شوهر، هر دو، اهل ماجراجویی و کارهای عجیب و غریب و پیچیده بودند. هر دو در گذشته‌های دور، دوره پیشاهنگی را در منظریه و کلک‌چال و اردوهای سراسری گذرانده... بودند. زن و شوهر، پیش ازدواج با هم... جداگانه اهل کوه و شکار و گشت‌وگذار بودند. البته حالا هم به آن زندگی دلخواه خود رسیده بودند...^۱

خسرو معتضد با ردیف کردن یک سلسله مطالب دروغ و خلاف واقع، باور درونی خود درباره مردم ایران را از زبان کاترین به قلم آورده و مردم ایران را «دیوانه، پرحرف، مادی،

فضول، چاخان و قالتاق»!! خوانده است؛ در صورتی که این نسبت‌ها برآزنده درباریان و نویسندگان درباری است، نه مردم زحمتکش، رنج‌دیده و نستوه ایران که هیچ‌گاه در برابر زر و زور، خود را نفروختند و قلم و اندیشه خود را در راه زورمداران به کار نگرفتند و نوکر قدرت و قدرتمندان نبوده‌اند. او برای اینکه این زن و شوهر پاکبخته را دو عنصری بنمایاند که جز هوسرانی و شکمبارگی هدف و



موضوع زیست توانفرسای شهید بهمن با کاترین و کودکانشان در غار بدون وسایل اولیه گرم‌کننده و امکانات غذایی، در میان روستاییان خرم‌دره و گزارشگران ساواک نیز بازتاب داشت و جریانی نبود که از دیده‌ها پوشیده مانده باشد

اندیشه‌ای نداشته‌اند، دروغ‌بافی‌های خود را چنین پی گرفته است:

... بیست و چهار ساعت می‌شد که شوهرش از غار رفته بود. او به تهران رفته بود تا کارهای خودش را انجام دهد، با دوستان همفکرش تماس بگیرد، با انبانی پر از گوشت خام گوساله برای کباب کردن و لوله‌های بزرگ کالباس و نان بولکار و باکت فرانسوی و خیارشور و تخم‌مرغ و انواع کنسروها به غار بازگردد... او زندگی در غار و در زیر

ستارگان بیابان را امتحان کرده بود. زمانی که هنوز معلول نشده بود... او حتی در زمستان هم به دربند و سربند و کلکچال و شیرپلا و ارتفاعات البرز می‌رفت. او از زندگی پیشاهنگی، از کوهنوردی، از شب خوابیدن در تشک خواب یا کیسه خواب، از خوردن کنسرو لوبیا و ماهی تون و ساردین و گوشت خوک کنسروی، از خوردن چای و قهوه از فلاسک [فلاسک] خوشش می‌آمد...^۱

این دروغ‌پردازی‌ها و پیرایه‌بستن‌ها و ادعای سورچرانی و شکمبارگی، درباره دو انسان از خودگذشته و پاک‌باخته‌ای است که در واپسین روزهای زندگی خود جز گیاهان بیابانی قوتی نداشتند و شهید بهمن در آخرین دیدارش با علی اسلامی چنین گفت:

... خانم من برای خانم تو سفارشی داده که من مأمور گفتن آنم... نیمرویی خواسته تا رمقی تازه کند. آخر او و من مدت ۱۵ روز است که جز علف چیزی نخورده‌ایم. بچه‌ها هم جز همین، غذایی نداشته‌اند. باید همت کنید تا کاترین و بچه‌ها غذایی بخورند...^۲

کاترین بدون اینکه «نیمرویی» به او برسد و بتواند «رمقی تازه کند» در محاصره نیروهای نظامی و انتظامی رژیم شاه قرار گرفت و به شهادت رسید.

بایسته یادآوری است که موضوع زیست توانفرسای شهید بهمن با کاترین و کودکشانشان در غار، بدون وسایل اولیه گرم‌کننده و امکانات غذایی در میان روستاییان خرم‌دره و گزارشگران ساواک نیز بازتاب داشت و جریانی نبود که از دیدها پوشیده مانده باشد؛ به طوری که ساواک از زبان یکی از مأموران مخفی رژیم شاه در گزارش خود آورده است:

... غفاری که از اهالی خرم‌دره می‌باشد اظهار نموده حدود یک ماه است بهمن با همسر و فرزندش در سرمای شدید خرم‌دره بدون هیچ‌گونه رختخواب و غذا به آنجا رفته‌اند و اهالی خرم‌دره از ایشان (غفاری) خواهش کردند که به غار برود و بهمن و خانواده‌اش را به شهر بیاورد... غفاری اضافه کرد که از نظر عاطفی مردم بسیار ناراحت‌اند برای

۱. همان.

۲. آرشیو بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر، یادداشت‌های علی اسلامی.

بچه‌های ۲ و ۳ ساله که در سرمای شدید در آنجا زندگی می‌کنند...

فوری	فوری
درجه فوریت	طبقه بندی حفاظتی
صفحه یکم	از ۷ صفحه
نخستین شماره	از ۳۱۰۰ نسخه
۱ - ۳۱۰۰	
۲ - از ۳۱۰۰	
۳ - شماره گزارش	۱۱۳۰۱۰۶۰۹
۴ - تاریخ گزارش	۱۳۰۱/۱۰/۱۱
۵ - پیوست	
۶ - گردندگان خبر	
۷ - منبع ۷.۵.۹.۵	
۸ - منشأ اهالی خرمدره	
۹ - تاریخ وقوع اخیراً	
۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع بهدارویج	
۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مضمون محل ۱۳۰۱/۱۰/۳	
۱۲ - ملاحظات حفاظتی	
موضوع بهمن حجت	
محل بهره	
<p>بطوریکه چند تن از اهالی خرمدره (منطقه بههر) اظهار داشتند (حدود دو هفته قبل) بهمن حجت داماد برضور هدل مدتی است که در راهی پیغمبری بفرسش زد و به یکی از زارهای کوهستان شمالی خرمدره رفته و در آنجا بست نشسته است و شروع به بخش افکار ضد ولتی و ضد خاندان سلطنت کرد و باست هر کجا میرود و یا در مسجدی که خود ساخته است برای کارگزارانش و افرادی که بدین ایشان می‌آیند و خط می‌کشد و دلت را به فساد و رشوه خواری متهم می‌کند و می‌گوید بالاخره من باین کارها خاتمه میدهم . ففاری که از اهالی خرمدره می‌آید اظهار نمود بعد از یک ماه است بهمن با همسر و فرزندان در سرمای شدید خرمدره بدین هیچگونه رختخواب و غذا به آنجا نرفته‌اند و اهالی خرمدره از ایشان (ففاری) خواهش کردند که به خرمدره بروند و بهمن و خانوادهاش را بشهر بیاورد ولی بهمن باین حرفها ارضی نشد و گفت باست که چون من کوشش کردم تا مردم این ناحیه را بهرام است هدایتکنم ولی آنها هدایت نشدند در قرآن آمده است که باید مهاجرت کنیم و من هم به اینجا آمده‌ام تا مردم تبعیت کنند و باین می‌بایستند ففاری اغافل کرد و نظر طایف مردم بسیار ناراحتند برای بچه‌های ۲ و ۳ ساله که در سرمای شدید در آنجا زندگی میکنند اهالی بهمنی از اهالی آنجا بی‌شور و آرزوی خود شده‌اند که در تهران این سالها برای مقامات تعریف نمایند شاید ترتیبی داد میشود آنان را از کوه پائین آورند و از سرمانجات دهند یکی از افاضه خاندان جلیل سلطنت گفته شده است از بهمن حجت است و در خرمدره زندگی مینماید . حاج شیخ موسی نزد آن مقام رفته تا از ایشان استدعا کند نزد بهمن رفته و از ایشان بهر با زگرداند ولی فرد مورد بحث گفت باست بهمن متاثرن بسیار بزرگ است و در سطحی نمیشد که با او (بهمن) گفتگو کند و تنها راه اینست که اهالی نزد او بروند و از شیخ موسی که از محترمین خرمدره است اغافل کرد این تبلیغات سوئی کدر می‌رود دولت ایران و شاهنشاه آریامهر میشود و خاصاً از طرف یکی از افراد خاندان جلیل سلطنتی با بهمن است بسیار در مردم موثر افتاده است و استدعا دارند هر چه زودتر به کارهای مشغول بهمن خاتمه داد شود .</p>	
 ۱۳۰۱-۲۶	

شهربانی زنجان نیز در گزارشی به ساواک آورده است:

... نامبرده بالا که همسر بانو کاترین عدل، دختر مفلوج پروفیسور عدل می باشد... اخیراً به عنوان اعتراض و قهر از اجتماع به اتفاق همسر و فرزندانش به یکی از کوه های اطراف خرمدره رفته و غارنشین شده است و همراه خود یک قبضه اسلحه، چهار تخته پتو و مقداری نان و خرمای خشک برده است^۱...



وزارت کشور
شهربانی کشور

از شهربانی زنجان
به تیمسار ریاست سازمان اطلاعات و امنیت استان زنجان
دد بانه - حجت کاشانی - امام پرفیسور عدل
شهربانی استان زنجان

شماره ۹۵۵۵
تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۲۴
پیوست
تلفن ۴۸۸۸

نامبرده بالا که همسر بانو کاترین عدل دختر مفلوج پروفیسور عدل می باشد در تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۲۴ با توفیق همسر و سه دختر خود در بخش خرمدره به کارهای گله داری و کشاورزی مشغول بوده اخیراً به عنوان اعتراض و قهر از اجتماع با توفیق همسر و فرزندانش یکی از کوه های اطراف خرمدره رفته و غارنشین شده است و همراه خود یک قبضه اسلحه - چهار تخته پتو و مقداری نان و خرمای خشک برده است - مشارالیه به مردمانی که جهت مراجعت دادن آنها راضی بودند تبلیغات افراطی مذهبی نموده و از حرام بودن تلویزیون و کشف حجاب صحبت کرده است .
 تنها کسی که نترسید می میرود و بیرو اعتقادات مذهبی اوست والا کبر علی بملوی نیا فرزندان شاهپور علیها می باشد که با توفیق همسرش با او معاشرت داشته و اظهارات وی را تأیید می نماید .
 حجت کاشانی با اعمال و گفتار خود افکار عمومی را به خود جلب کرده و اشخاصیکه به بدن او میروند مواجه با تبلیغات منفی و مفسر او گردیده و در مراجعت برای مردم بازگو و تشریح مینمایند و کم کم محل بهیوشه وی بصورت زیارتگاه درآمده است - سردم هادی احساسات ساعدی نسبت به تبلیغات او پیدا مینمایند . والا کبر علی نیز داعیاً به بخش خرمدره رفت و آمد داشته و در میورد محسنات و ظل وانگیزه این گوشه افکار و اعمال مباحثه و مذاکره می نماید اخیراً در یکی از نمازهای میوه نوروزی بایکسی از سپاهیان انقلاب بنام سنجابی وارد بحث مذهبی گردیده که نتیجه به برخورد عقیده و وجدل لفظی شده است بزرگ
 رئیس شهربانی استان زنجان - سرهنگ عالیان

۱. سند پیوست.

نکته درخور توجه این است که خسرو معتضد هر آنچه درباره کاترین و بهمن نمی‌دانسته است، از راه پنداربافی، داستان‌سرایی و دروغ‌پردازی، ساخته و پرداخته کرده و به خوانندگان خود تحویل داده است! او از چگونگی آشنایی کاترین با بهمن آگاهی نداشته و تنها شنیده بوده است که بهمن و خسرو جهانبانی مدتی را در زندان گذرانده بودند، از این‌رو نخست برای کاترین سمتی تراشیده و او را به عنوان «عضو انجمن حمایت از زندانیان» وانمود کرده و چنین پنداربافی کرده است:

... یکی از مسئولیت‌های شاهدخت فاطمه، سرپرستی انجمن حمایت از زندانیان بود؛ وقتی علی (پاتریک) نامزدی غیررسمی خود را با کاترین عدل به هم می‌زند، شاهدخت فاطمه برای سرگرم کردن کاترین عدل او را به عضویت انجمن حمایت از زندانیان درمی‌آورد و گاهی کاترین سوار بر چرخک خود به زندان‌های قصر تهران و اوین سرکشی می‌کند و دیدارهایی با زندانیان انجام می‌دهد. بهمن حجت‌کاشانی که درجه‌دار نیروی هوایی شده بود بر اثر واقعه‌ای ناپیدا، تحت پیگرد قرار می‌گیرد و به زندان می‌افتد. یکی از آشنایان خانواده عدل می‌گوید او جزو مجاهدین شده بود. دیگر می‌گوید بدون اجازه نیروی هوایی و بدون انجام دادن تحقیقات درباره همسر خود، ازدواج کرده بود و به همین علت، ضداطلاعات، او را بازداشت کرده و به دادگاه نظامی تحویل داده بود. وی در دادگاه با رئیس دادگاه مشاجره کرده و به همین علت مجازاتش سنگین‌تر شده بود و او را به زندان فرستاده بودند، منتها برای رعایت آبرو و مقام پدر و عمویش، او را به زندان پایگاه هوایی رامسر گسیل داشته بودند. در آنجا خسرو جهانبانی، پسری که از دیرباز عاشق شاهدخت شهناز و مورد غضب و نفرت شاه بود... جرم ظاهری او فرار از خدمت سربازی بود ولی جرم واقعی او این بود که شهناز، دختر شاه، او را دوست می‌داشت و او به دختر شاه، برای فراموش کردن غم و غصه‌هایش، حشیش و ال‌اس‌دی می‌داد. کاترین عدل ضمن بازدید از زندان‌ها، به زندان رامسر هم سر زد... بهمن حجت‌کاشانی، هم‌سلولی خسرو جهانبانی بود؛ آن دو، نخست از کاترین عدل

به سردی استقبال کردند، اما کاترین و بهمن، خیلی زود، به یکدیگر نزدیک شدند...^۱ او برای اینکه بهمن و کاترین را نوجه‌های دربار و وابسته به آن رژیم بنمایاند و کوچ کردن اعتراض‌آمیز آنان به خرم‌دره را که نشان از نفرت شدید آنان نسبت به رژیم شاه داشت، پنهان و پوشیده دارد، چنین زمینه‌چینی می‌کند:

... پروفیسور عدل، جراح سرشناس و ثروتمندی که در تهران کمتر مانند او پیدا می‌شد، با ثروتی که از راه طبابت و جراحی به‌دست آورده بود^۲ باغ پونک را برای روزهای تعطیل و استراحت خود رو به راه کرد. بعدها که تهران شلوغ‌تر و پرجمعیت‌تر شد و پونک داخل شهر افتاد، پروفیسور راهی زنجان و منطقه خرم‌دره شد. در آن جا باغ دیگری خرید، اطراف آن، ملک و مستغلی آباد کرد و بعضی از روزهای سال را آنجا می‌گذراند...^۳ او در مورد دیگر ادعا می‌کند:

... پروفیسور عدل در نزدیکی زنجان و در منطقه خرم‌دره، ملکی را به نام کاترین می‌خرد و در آنجا چاه آب می‌زند. بهمن و کاترین به آن ده منتقل می‌شوند و با کمک پروفیسور، فعالیت کشاورزی گسترده‌ای را آغاز می‌کنند...^۴

بررسی‌های به‌عمل‌آمده و گزارش ده‌ها تن از اهالی خرم‌دره که نگارنده با آنان گفت‌وگو کرده است^۵ نشان می‌دهد زمین خرم‌دره که شهید بهمن آن را در اختیار گرفت و به آبادانی آن کوشید، زمینی کشاورزی بود که نه باغ و ساختمانی در آن بود و نه چاه آبی داشت و نه

۱. خسرو معتضد، همان، ص ۵۷-۵۶.

۲. نویسنده تلاش کرده است سرمایه کلانی را که یحیی عدل از راه غارتگری، قماربازی و بهره‌گیری ناروا از بیت‌المال و بریز و پپاش‌های دربار گرد آورده است با عنوان «ثروتی از راه طبابت و جراحی» شرعی و قانونی بنمایاند. راستی چند تن از پزشکان جراح ایران که از راه پزشکی و به طریق شرافتمندانه نان خوردند و به دربار و درباریان دسترسی نداشتند، چرا نتوانستند به چنین ثروت بادآورده و بی‌حساب و کتابی دست یابند؟

۳. همان، ص ۳۷.

۴. همان، ص ۵۷.

۵. این گفت‌وگوها ضبط شده و اکنون در آرشیو بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر - بخش خاطرات - موجود است.

محلی مسکونی به‌شمار می‌رفت. گزارش‌های ساواک نیز این واقعیت را تأیید می‌کند. در گزارش ساواک زنجان آمده است:

... نامبرده بالا با همسرش کاتی (دختر آقای پروفیسور عدل) از سال ۵۰ به خرم‌دره وارد و با خرید ۲۰۰ هکتار از زمین‌های دولتی به شغل کشاورزی و دامداری مشغول می‌باشد و ساختمان‌هایی مجهز جهت سکونت خود و کارگران و همچنین زاغه‌های مجهز جهت دامداری و اصطبل جهت نگهداری اسب در منطقه احداث نموده است...^۱

به: تیمسار ریاست ساواک
(مدیریت کل اداره سوم ۲۰۲) شش‌متری
شماره ۵۰۲۰/۱۴۹۶
تاریخ ۱۳۴۷/۴/۲۸

از: ساواک استان زنجان
از: سازمان اطلاعات و امنیت کشور
دریاب: حجت‌کاشانی

بازگشت ۳۰۲/۲۷۲۳۸ - ۵۳/۳/۲۰

نامبرده بالا با همسرش کاتی (دختر آقای پروفیسور عدل) از سال ۵۰ به خرم‌دره وارد و با خرید ۲۰۰ هکتار از زمینهای دولتی به شغل کشاورزی و دامداری مشغول میباشد و ساختمانهای مجهز جهت سکونت خود و کارگران و همچنین زاغه های مجهز جهت دامداری و اصطبل جهت نگهداری اسب در منطقه احداث نموده است و کارگران از اراضی میباشد پروفیسور عدل در ایام تعطیل بمنزل وی رفت و آمد مینماید و والا گهر علی پهلوی نیانیز مرتباً بمنزل آنسان آمده و هر مرتبه چند روزی توقف مینماید والا گهر علی پهلوی نیان نیز تمایل دارد که ساختمانی جهت سکونت خود در این منطقه احداث نماید

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور زنجان برون

۹۸
۱۰۵۲۱۸

۱۳۴۷/۴/۲۸
درگاه: روز: سال: ...
به بخش: واری: ...
خمیلی: حجت‌کاشانی
۵۰-۱۱۵

درخور توجه اینکه خسرو معتضد در این دروغ‌نامه خود حتی آنچه را روزنامه‌های ایران و خبرگزاری‌ها، پیرامون زایمان معجزه‌آسای «کاترین» زیر عنوان «معجزه» نوشته و مخابره کرده‌اند، پنهان داشته و زایمان او را با «عمل سزارین»، توسط یکی از «پزشکان درجه اول» وانمود کرده و به دنبال آن آورده است:

... اما بهمن هر جا نشست، گفت که آن قطعه نان که او آن را متبرک کرده بود، جان همسرش را نجات داده است! علت دشواری عمل، معلولیت کاترین بود، اما بی‌آن‌که آسیبی به زائو برسد، بچه را به دنیا آورد...^۱

نگارنده با بررسی پرونده شهید بهمن در ساواک و شهربانی و گفت‌وگو با نزدیکان و بستگان نامبرده و نیز با مصاحبه دامنه‌دار و گسترده با اهالی خرم‌دره، حتی یک مورد ندید و نشنید که بهمن در جایی به زبان آورده باشد که «آن قطعه نان که» من «آن را متبرک کرده بودم» «جان همسر»م را «نجات داده است». اصولاً نامبرده در دوران زندگی پرماجرایی خود هیچ‌گاه ادعایی نکرده و خود را تافته جدابافته از دیگران ندانسته است. ساده‌زیست و با کارگران هم‌نشین و هم‌سفره بود. در مسجد هنگام نماز (بنابر گفته کارگران او) در آخر صف می‌ایستاد که کسانی به او اقتدا نکنند و او را ارج ننهند، لیکن این روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها بودند که جریان زایمان کاترین را لحظه‌به‌لحظه همراه با آوردن جزییات پی گرفتند و نوشتند که «یک تیم ده‌نفری از بهترین متخصصان علم طب» که در اتاق زایمان «بر بالین کاترین حلقه زده و هیچ کاری از آنان ساخته نبود»، «جان مادر و طفل هر دو در آستانه خطر بود»، در این «لحظه‌های بحرانی و نومیدکننده»، «پروفسور بار دیگر به سراغ شوهر کتی رفت و از او خواست با استمداد از رابطه عاطفی که با کتی دارد، روحیه دخترش را قوی نگهدارد و با کلمات و عبارات خاص، گرمی ایمان و جرئت استقامت را در دلش زنده کند»، «شوهر کتی مردی مؤمن و معتقد است، شروع به خواندن آیاتی از کلام‌الله مجید کرد و سپس قطعه نانی را در

۱. خسرو معتضد، همان، ص ۶۷.

دهان کتی گذاشت و گفت این برکت الهی را بخور به تو قوت می‌بخشد. همین اقدام یک معجزه بود... و مقدمات تولد آغاز گردید»^۱.

نگارنده بار دیگر تأکید می‌کند که شهید بهمن هیچ‌گاه و هرگز ادعا نکرد که «قطعه نانی را که من به کاترین دادم موجب زایمان عادی و نجات جان کاترین شد» بلکه این روزنامه‌ها و شخص دکتر فرهاد عدل بود که به این حقیقت چنین اذعان کرد:

... یک‌بار دیگر امیدی باقی نمانده بود و من مأیوس شده بودم، شوهر بیمار که دارای ایمان شگفت‌انگیزی به خدا و ماوراءالطبیعه است، قدری نان به ما داد و گفت این برکت الهی را بخورید، من و بیمار بی‌اختیار از آن خوردیم، از آن لحظه به بعد بارقه امید درخشیدن گرفت...^۲

باید دید نویسنده راستگو! و درستکار!

شهناز پهلوی؛ دختر فوزیه (خسرو معتضد) که هشت صفحه از روزنامه‌هایی را که پیرامون درگیری بهمن و کاترین با نیروهای انتظامی عکس و گزارش تهیه کرده بودند، در کتاب خود به چاپ رسانیده است، چرا یک صفحه، یک تیترو حتی یک گزارش از ده‌ها گزارشی را که

دروغ‌سازان بی‌هویت که از دید خسرو معتضد بسیار عزیزند گویا یحیی عدل و تبار او می‌باشند که با او نان و نمک خورده‌اند و در دوره‌هایی هم‌پایاله بوده‌اند. آنها تا آن پایه بی‌جربزه، بی‌مایه، سست پایه و ناجوانمردند که حتی به خود، جرئت نمی‌دهند درباره جوانی که نزدیک چهل سال پیش حرکتی داشته و فعالیت‌هایی کرده است آشکارا سخن بگویند و موضع خود را اعلام کنند

۱. زن روز، ۱۳۵۱/۳/۲۲ (متن این گزارش در فصلنامه ۱۵ خرداد، ش ۴، تابستان ۱۳۸۴، ص ۱۱۴-۱۲۶ آمده است).
 ۲. در مورد چگونگی زایمان کاترین و گزارش روزنامه‌ها، به صفحات ۲۱۷ - ۲۰۵ جلد چهارم نهضت امام نگاه کنید.

روزنامه‌ها پیرامون زایمان معجزه‌آسای کاترین انتشار داده‌اند در کتاب خود نیآورده است؟! و از آن مهم‌تر چرا نام «یکی از پزشکان درجه اول» که کاترین را سزارین کرد، پنهان کرده و از آوردن نام او خودداری ورزیده است؟

باید گفت جناب خسرو معتضد در پیرایه‌بستن و نسبت ناروا دادن گوی سبقت را از دستگاه دروغ‌پرداز ساواک و دربار ربوده است. او به کسی که از نوشیدن چای خودداری می‌کرد و کارگران خود را حتی از نوشیدن چای، به دلیل اعتیادآور بودن آن، بازداشته بود و سماور و قوری و استکان و نعلبکی را شکسته، از صحنه زندگی خود و کارگران خویش بیرون برده بود، پیرایه اعتیاد به ال‌اس‌دی می‌بندد:

... پس از اینکه فرزند بهمن و کاترین به دنیا آمد، بنا به پیشنهاد کاترین، نام فرزند دختر را فاطمه گذاشتند. اما بهمن پس از به دنیا آمدن فرزند، تغییری در روش و خلقیات خود نداد. او مقدار زیادی ال‌اس‌دی می‌کشید و آن را به دوستانش نیز هدیه می‌داد. دکترک یکی از دوستان آن زمان بهمن و خسرو جهانبانی می‌گوید که بهمن به هر کسی که می‌رسید و او را خودی تشخیص می‌داد، مقداری ال‌اس‌دی به او تعارف می‌کرد و می‌گفت ال‌اس‌دی مانند قلیان و سیگار است، کمترین زیانی ندارد. خسرو جهانبانی و شهناز، از دوستانی بودند که در زمره مشتریان همیشگی بهمن درآمده بودند و مرتباً ال‌اس‌دی می‌گرفتند و می‌کشیدند.

بهمن برای خرید ال‌اس‌دی به مبالغ هنگفت پول نیاز داشت. او با تهدید پدر زنش و نوشتن نامه‌های بی‌امضا از او پول مواد می‌گرفت، اما حرص و طمعش تمامی نداشت و هر چه پول برایش فرستاده می‌شد آن را کم می‌دانست!!^۱

نخستین پرسشی که بایسته است در اینجا مطرح شود این است که جناب خسرو معتضد چه سند، مدرک یا مأخذ و منابعی بر این ادعای خود داشته است؟ چرا هیچ‌گونه مأخذی پیرامون آنچه درباره شهید بهمن ساخته و بافته است نشان نداده است؟ گویا او نیز به‌درستی دریافته

۱. خسرو معتضد، همان، ص ۶۸.

است که این‌گونه آورده‌های بی‌مدرک و بی‌پایه نه تنها جنبه علمی و تاریخی ندارد، بلکه مایه بی‌اعتباری نویسندگان و نوشته‌های او می‌شود؛ از این‌رو، با یک موضع انفعالی و نوعی شرمندگی در یک زیرنویس آورده است:

هر آنچه را در این صفحات نوشته‌ام، نه در سندی یافت می‌شود و نه در کتاب یا مقاله‌ای آمده، بلکه بر اساس مصاحبه‌های من در خلال سال ۱۳۸۰ با کسان عزیز است که تأکید مبرم داشته‌اند نامشان را نیاورم. خواننده در پذیرفتن یا نپذیرفتن مطلب آزاد است!!!^۱



نمی‌توان این نکته را نادیده گرفت که خسرو معتضد در راه بدنام کردن شهید بهمن، بی‌غرض و انگیزه نبوده است که چنین بی‌پروا و گستاخانه به او تاخته و پیرایه‌ها به او بسته و نسبت‌هایی ناروا به او داده است

راستی این «کسان عزیز»!! چه نام دارند؟! چرا «تأکید مبرم داشته‌اند نامشان را» نیاورد؟! چه رازی در این پنهانکاری نهفته است؟ چه سر مگویی در کار بوده است که نام «یکی از دوستان آن زمان بهمن و خسرو جهانبانی» که ادعا داشته است «بهمن به هر کسی که می‌رسید و او را خودی تشخیص می‌داد مقداری ال‌اس‌دی به او تعارف می‌کرد»!! بایستی

با رمز «دکترک»! آورده شود؟ آیا این «راویان صادق»!! از پارتیزان‌ها و چریک‌های جان‌برکف‌اند که نباید و نشاید نامشان فاش گردد یا از دروغ‌سازان تاریخ‌اند که خوب می‌دانند دروغ، فروغ ندارد و جوسازی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها بر ضد این و آن، دیر یا زود بر ملا می‌شود و دروغ‌پردازان و پشت‌هم‌اندازان را رسوا می‌کند؛ از این‌رو، «تأکید مبرم داشته‌اند نامشان» فاش نشود و رسوایی و بی‌آبرویی از آن نویسنده‌ای باشد که آنچه دروغ‌سازان به او دیکته

در محافل فراماسونری و لیبرالیستی کتاب **شهنواز پهلوی؛ دختر فوزیه به عنوان یک کتاب تاریخی! و علمی!!** رسمیت دارد چون پیرامون یک جریان بزرگ مانند خیزش حجت کاشانی حتی یک نکته راست به قلم نیاورده است و این کتاب از آغاز تا پایان آکنده از دروغ، تحریف؛ خدعه و نیرنگ است

می‌کنند با آب‌وتاب به نگارش می‌کشند و به تاریخ خیانت روا می‌دارد. این دروغ‌سازان بی‌هویت که از دید خسرو معتضد بسیار عزیزند گویا یحیی عدل و تبار او می‌باشند که با او نان و نمک خورده‌اند و در دوره‌هایی هم‌پایاله بوده‌اند. آنها تا آن پایه بی‌جریزه، بی‌مایه، سست‌پایه و ناجوانمردند که حتی به خود، جرئت نمی‌دهند درباره جوانی که نزدیک چهل سال پیش حرکتی داشته و فعالیت‌هایی کرده است آشکارا سخن بگویند و موضع خود را اعلام کنند؛ آنها

در دوران زندگی آن ابرمرد، حتی از نام او وحشت داشتند و اکنون نیز انگار از روح او نیز بیمناک‌اند و تنها در پشت پرده و دور از چشم انسان‌های بیدار به خود رخصت می‌دهند که به شکل پنهانی به او اتهام وارد کنند، انتقام بگیرند و تسویه‌حساب نمایند. البته نمی‌توان این نکته را نادیده گرفت که جناب خسرو معتضد نیز در راه بدنام کردن شهید بهمن، بی‌غرض و انگیزه نبوده است که چنین بی‌پروا و گستاخانه به او تاخته و پیرایه‌ها به او بسته و آن نسبت‌های ناروا را به او داده است. بی‌تردید کسانی که از کنار رژیم شاه به نوعی بهره‌مند می‌شدند، از هر حرکت، خیزش و خروشی که مایه آسیب رسیدن به آن رژیم شده باشد ناخرسندند و از نیروهایی که با آن رژیم سر ناسازگاری داشتند دلی پرکین و درونی چرکین دارند. افزون بر این نویسندگانی که با سبک و سیاق فراماسون‌ها، لیبرالیست‌ها، مارکسیست‌ها و دیگر بیگانه‌زدگان خودباخته قلم می‌زنند و به اصطلاح تاریخ می‌نویسند، هیچ‌گاه خیزش‌هایی را که بر پایه اندیشه‌های اسلامی استوار است، بر نمی‌تابند و همه تلاش خود را به‌کار می‌گیرند که

آن‌گونه حرکت‌ها و خیزش‌ها را به نوعی زیر سؤال ببرند و رخصت ندهند که آن حرکت‌ها برای نسل امروز و نسل‌های آینده الگو و اسوه باشند، چنان‌که پیرامون نهضت‌های سده پیشین نیز می‌بینیم که چنین شگردهای شیطانی به‌کار گرفته شده است؛ فراماسون‌ها و ماسون‌زده‌هایی که در درازای سده گذشته تا به امروز در مورد نهضت‌های سده پیشین به تحلیل و بررسی نشست‌اند، اگر نتوانسته‌اند اصول آن نهضت‌ها را به زیر سؤال ببرند تلاش گسترده‌ای به‌عمل آورده‌اند که نقش اسلام را در آن نهضت‌ها انکار کنند و اگر نویسنده و تحلیل‌گری در مورد نقش اسلام در خیزش‌ها و حرکت‌های سده گذشته قلم زده و سخن گفته است از دید نویسندگان غرب‌باور نوشته او علمی به‌شمار نمی‌آید! و نباید از آثار او به‌عنوان یک کتاب تاریخی نام برد! و آن را در کنار کتاب‌های تاریخی که از سوی دلباختگان و سرسپردگان به بیگانه به رشته نگارش کشیده شده است قرار داد، چنان‌که این نیرنگ و نقشه پیرامون انقلاب اسلامی نیز دنبال می‌شود؛ یک کتاب علمی و تاریخی پیرامون انقلاب اسلامی آن است که عوامل پیروزی را در مسائل اقتصادی، جهش چشمگیر شاه به سوی دروازه تمدن و معادلات و مناسبات جهانی و سیاست قدرتمندان جهانی و نشست سران دنیا در «گوادلوپ» جست‌وجو کند! و از نقش اسلام و ملت ایران در انقلاب ایران سخنی به‌میان نیاورد! وگرنه آن کتاب، علمی نخواهد بود و در محافل سیاسی غرب‌باوران و بیگانه‌زدگان، مردود و بی‌اعتبار شمرده خواهد شد. در محافل فراماسونری و لیبرالیستی کتاب *شهنواز پهلوی*؛ دختر فوزیه به‌عنوان یک کتاب تاریخی! و علمی!! رسمیت دارد چون پیرامون یک جریان بزرگ مانند خیزش حجت‌کاشانی حتی یک نکته راست به قلم نیاورده است و این کتاب از آغاز تا پایان آکنده از دروغ، تحریف؛ خدعه و نیرنگ است.